

در میان دو موج زندگی می‌کنیم

گفت‌وگوی فرد هالیدی با شکرالله پاک‌نژاد



ترجمه‌ی لیلا فغفوری آذر و شاهین نصیری



شکرالله پاک‌نژاد، در حال خواندن دفاعیات خود در دادگاه نظامی شاه (۱۳۴۸)

شکرالله پاک‌نژاد در سال ۱۳۲۰ در شهر دزفول به دنیا آمد. او در سال ۱۳۳۹ برای تحصیل در رشته‌ی حقوق به تهران رفت و در سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که یکی از گروه‌های وابسته به جبهه‌ی ملی بود، به فعالیت سیاسی پرداخت (هالیدی، ۱۹۸۲). فعالیت‌های پاک‌نژاد علیه حکومت شاه باعث دستگیری و بازداشت او شد. چند سال بعد به همراه هم‌فکرانش اقدام به پایه‌ریزی گروهی چریکی با گرایش‌های مارکسیستی کرد؛ گروهی که بعدتر به «گروه فلسطین» شهرت یافت. در سال ۱۳۴۸ در مسیر یک سفر مخفی به خارج از ایران با هدف کسب آموزش‌های نظامی از سوی ساواک دستگیر و زندانی شد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۹/۱۰/۸؛ سهرابی، ۲۰۱۹). او در زندان با رهبران مجاهدین و چریک‌های فدایی از جمله مسعود رجوی و بیژن جزنی رابطه‌ای نزدیک داشت (هالیدی، ۱۹۸۲). پاک‌نژاد در زندان به‌طور مداوم توسط ساواک شکنجه شد و از سوی دادگاه نظامی به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم شد (پاک‌نژاد، ۱۳۵۶، ۶۵؛ سهرابی، ۲۰۱۹). دفاعیات او در دادگاه نظامی توجیهات بسیار زیادی را در سطح بین‌المللی جلب کرد (پاک‌نژاد، ۱۳۵۶، ۶۸-۴۵؛ هالیدی، ۱۹۸۲).

پاک‌نژاد در روزهای پایانی حکومت سلطنتی از زندان آزاد شد. او در مدتی کوتاه، تلاش‌های زیادی برای ایجاد یک ائتلاف سیاسی از عناصر سوسیالیستی که نگرانی‌های مشترکی درباره‌ی نیات و انگیزه‌های حکومت جدید داشتند انجام داد (متین‌دفتری، ۱۹۸۴). این تلاش‌ها به بنیان‌گذاری جبهه‌ی دموکراتیک ملی در اسفند ۱۳۵۷ انجامید. جبهه‌ی دموکراتیک ملی رویکرد انتقادی‌تری در مقایسه با دیگر گروه‌های چپ نسبت به حکومت جدید در پیش گرفت. این جبهه، گروه چپ‌گرایی بود که در مرداد ۱۳۵۸ به‌طور علنی به سانسور مطبوعات و تعطیلی روزنامه‌ی «آیندگان» اعتراض کرد؛ اقدامی که منجر به سرکوب جبهه و مخفی شدن پاک‌نژاد شد (هالیدی، ۱۹۸۲). پاک‌نژاد از شرکت در همه‌پرسی ابتدای انقلاب خودداری کرد و برای دفاع از حقوق زنان و ملیت‌ها فراخوان داد. او به همراه دیگر اعضای جبهه‌ی دموکراتیک ملی به انتشار روزنامه‌ی «جبهه» پرداخت و به تلاش برای اتحاد تمام نیروهای اپوزیسیون ادامه داد. پاک‌نژاد که

گفت‌وگوی فرد هالیدی با شکرالله پاک‌نژاد

هالیدی او را «یکی از پیشروترین و دوراندیش‌ترین سوسیالیست‌های مدرن ایرانی» می‌دانست، در ۲۸ آذر ۱۳۶۰ اعدام شد (هالیدی، ۱۹۸۲؛ نیویورک تایمز، ۱۹۸۲/۱/۶).
مصاحبه‌ی پیش رو با پاک‌نژاد در مردادماه ۱۳۵۸، چند ساعت قبل از تظاهرات علیه توقیف آیندگان انجام شد.

سرچشمه‌های جریان سوسیالیست مستقل که شما در دهه‌ی ۴۰ در آن مشارکت داشتید چه بودند؟

چپ مستقل نوین که در دهه‌ی ۴۰ ظهور کرد، بازتاب‌دهنده‌ی بن‌بست نیروهای سنتی اپوزیسیون درون ایران (حزب توده و جبهه‌ی ملی) و از بین رفتن امید نسبت به شوروی و چین بود. این بن‌بست و دشمنی با شوروی در ابتدا به شکل‌گیری حمایت‌هایی از چین دامن زد که طی آن سازمان انقلابی از حزب توده جدا شد و از چین حمایت کرد.^۱ اما مردم زود دیدند که چین چه کارهایی کرد؛ از لاس زدن با آمریکا گرفته تا به‌کارگیری رویکردی ملی‌گرایانه در انقلاب فرهنگی و همین‌طور اتخاذ موضعی علیه جنبش ضد امپریالیستی. ما این را هم می‌دانستیم که به‌کارگیری نظریه‌ی مبارزات چین که کشوری نیمه‌فئودالی و نیمه‌مستعمره بود در کشور ما عملی نیست. مردم خواهان یک خط ایرانی مستقل بودند و نزاع میان چین و شوروی و درک واقعی جایگاه چین به شکل‌گیری این خط مستقل کمک کرد. بعد از آن جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل پیش آمد که تأثیر بزرگی روی نسل ما گذاشت. ظهور جنبش فلسطین وضعیت کلی را در ایران تغییر داد. بعد از آن مسئله‌ی ما دیگر جستجو و پیدا کردن یک مدل خارجی برای مبارزات در ایران نبود، بلکه ما در پی کسب حمایت و یافتن پایگاهی مستقل از رهبران مذهبی بودیم. مبارزه‌ی فلسطین هم یک مبنای نظری که برای ایران کاربردی باشد ارائه می‌کرد و هم

^۱ سازمان انقلابی حزب توده ایران، گروهی از اعضای جوان حزب توده با گرایشات مائوئیستی را در بر می‌گرفت که به دنبال مخالفت با سیاست‌های حزب در دهه‌ی ۴۰، منشعب شده بودند.

منابعی برای حمایت‌های عینی و مادی. جنبش درون ایران احساس می‌کرد که شهدای فلسطین شهدای خودش است. این قضیه باعث برانگیختن احساسات زیادی شد و این احساسات مخصوصاً از این ناشی می‌شد که مردم احساس می‌کردند در جریان کودتای ۱۳۳۲ کمونیست‌ها قهرمانانه رفتار نکرده و به جای آن وا داده بودند.

زمان آغاز طراحی اقدامات چریکی با چه کسانی همکاری می‌کردید؟

ما همگی در اصل از جبهه‌ی ملی بودیم و همدیگر را از دوران جنبش اوایل دهه‌ی ۴۰ می‌شناختیم. من، بیژن جزنی^۱ و مسعود احمدزاده^۲ را می‌شناختم. ما با گروه دیگری از ایرانی‌ها که با فلسطینی‌ها کار می‌کردند و همین‌طور با چریک‌هایی که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ به ایستگاه پلیس در سیاهکل حمله کردند، تماس داشتیم. من سعی کردم برای آموزش گرفتن از کشور خارج شوم، اما ۲۰۰ متر بعد از مرز در نزدیکی شط‌العرب دستگیر شدم. یکی از افرادی که دستگیر شده بود زیر شکنجه حرف زد و این منتهی به دستگیری‌های بعدی شد. با این حال چند نفر از افراد ما توانستند فرار کنند. بعد از آن برخی از افراد برای کار کردن به رادیو بغداد که برای ایران برنامه پخش می‌کرد رفتند، برخی دیگر به ایران بازگشتند و دستگیر شدند و برخی هم برای جنگ با چریک‌ها به ظفار رفتند.^۳

شرایط زندان در زمان شاه چگونه بود؟

^۱ بیژن جزنی، نظریه‌پرداز سیاسی و یکی از بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق، در سال ۱۳۵۴ در زندان اوین به قتل رسید.

^۲ مسعود احمدزاده، نظریه‌پرداز سیاسی و یکی از بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق، در دادگاه نظامی شاه به اعدام محکوم و در اسفند ۱۳۵۰ تیرباران شد.

^۳ جبهه‌ی آزادی‌بخش ظفار، گروه سیاسی چپ‌گرا، در دهه‌ی ۶۰ میلادی برای سرنگونی نظام سلطنتی در عمان شکل گرفت.

من معمولاً در تابستان به زندان بندرعباس در جنوب ایران و در زمستان به زندان‌های شمال تهران یا قزل‌قلعه فرستاده می‌شدم و قبل و بعد از محاکمه‌ام شکنجه می‌شدم. آن‌ها تلاش می‌کردند وادارم کنند تا بگویم اشتباه کرده‌ام، شاه فرد خوبی است و این که من کمونیست نیستم. اما این امتیاز را داشتم که پرونده‌ام شناخته شده بود. آنهایی که اسامی‌شان برای جهان ناشناخته بود بیش از من شکنجه می‌شدند و بسیاری از آنها سعی کردند خودشان را بکشند. به یاد دارم مرد جوانی را آوردند که پاهایش می‌لرزید. او به قصد خودکشی تلاش کرده بود که خود را از پنجره به بیرون پرت کند اما فقط ستون فقراتش آسیب دیده بود. من کتاب «دوزخ» دانتی را خوانده‌ام و نیروی نوشته‌ی کتیبه‌ای را که بر سر دروازه‌های جهنم بود، احساس کرده‌ام: «همه‌ی کسانی که به این جا وارد می‌شوید، امید را رها کنید». تا سال ۱۳۵۶ هیچ تماسی با دنیای خارج نداشتم.

از اواسط سال ۱۳۵۲ برای هشت ماه در سلول انفرادی بودم و خیلی بعدتر از آن شنیدم که در اکتبر ۱۹۷۳ جنگی میان اعراب و اسرائیل در گرفته بود. چندی بعد آنها اجازه دادند که صلیب سرخ وارد زندان شود، زمین زندان را فرش کردند و به ما اجازه دادند تا به صورت کمابیش آزاد با نمایندگان صلیب سرخ گفتگو کنیم. ما همچنین توانستیم کتاب‌هایی برای خواندن دریافت کنیم. به یکی از نگهبانان زندان ۲۰ هزار ریال رشوه دادیم تا یک نسخه از کتاب «اعراب بدون سلاطین» را برای ما بیاورد.^۱

پس از آزادی از زندان، مجدداً فعالیت سیاسی را آغاز کردید. شرایط کنونی ایران را چطور ارزیابی می‌کنید؟

در این انقلاب یک جریان مداوم را می‌توان مشاهده کرد. ما در میان دو موج زندگی می‌کنیم و همه چیز در آینده تغییر خواهد کرد. اگر ملاها تبدیل به طبقه‌ی حاکم شوند، مردم از آن‌ها روی برمی‌گردانند که این روند هم‌اینک آغاز شده است. مردم نسبت به

^۱ Halliday, F. (2013). *Arabia Without Sultans*. New York: Saqi. (First published in ۱۹۷۴.

گذشته کم‌تر از مذهب حمایت می‌کنند. یک هفته بعد از آنکه از زندان بیرون آمدم کسی از من پرسید که آیا از ایده‌ی جمهوری اسلامی دفاع کرده‌ام و من پاسخ دادم نه. اگر این جمهوری می‌توانست مترقی باشد، آن را می‌پذیرفتم. اکنون ما می‌بینیم جریان خرده‌بورژوازی که از انقلاب حمایت کرده و با شاه جنگیده بود، در حال از هم گسیختگی است و به چپ متمایل شده است. آن‌ها تلاش دارند ما را به نزاع بکشانند اما ما باید از رودررو شدن خودداری کنیم. جریان راست به سرعت پیش رفته و مهم‌ترین خطری که در برابر ماست نه از سوی ارتش بلکه از سوی گروه‌های فالانژ دست‌راستی است. اگر بتوانیم چند ماه آینده را دوام بیاوریم، ممکن است بتوانیم با دیگر نیروهای دموکراتیک به ویژه ملیت‌ها متحد شویم. با این حال امیدمان بیشتر به از هم گسیختگی راست است تا اتحاد چپ.